**اصول، جلسه 43: 6/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث روایات استصحاب بود، رسیدیم به روایت صحیحة ثالثة زراره. صحیحة ثالثة زراره در کافی، جلد ۳، صفحة ۳۵۱، باب السهو فی الثلاث و الاربع، روایت ۳ وارد شده. با این سند «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام»

سند روایت، دو تا سند به حماد بن عیسی هست. روایت تحویلی است. علی بن ابراهیم عن ابیه یک سند است. محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان سند دوم است. عن حماد بن عیسی، یعنی ابراهیم بن هاشم و فضل بن شاذان، این دو تا جمیعاً از حماد بن عیسی نقل می‌کنند.

خب سند اوّل بنابر تحقیق متأخرین که ابراهیم بن هاشم را صحیحه می‌دانند، صحیحه است، ولی قبلی‌ها حسنه تعبیر می‌کردند.

سند دوم محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان است. محمد بن اسماعیل، محمد بن اسماعیل نیسابوری است، بنابر. توثیق صریح ندارد، ولی بنابر این مبنا که اکثار روایت کلینی دلیل بر وثاقت محمد بن اسماعیل هست. این محمد بن اسماعیل را می‌شود از این راه توثیق کرد. حالا این بحث‌هایی دارد که نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. بنابراین، این روایت، روایت صحیحة ثالثة زراره می‌شود.

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَنْ لَمْ يَدْرِ فِي أَرْبَعٍ هُوَ أَمْ فِي ثِنْتَيْنِ وَ قَدْ أَحْرَزَ الثِّنْتَيْنِ قَالَ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ وَ أَرْبَعَ سَجَدَاتٍ وَ هُوَ قَائِمٌ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ يَتَشَهَّدُ وَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ وَ إِذَا لَمْ يَدْرِ فِي ثَلَاثٍ هُوَ أَوْ فِي أَرْبَعٍ وَ قَدْ أَحْرَزَ الثَّلَاثَ قَامَ فَأَضَافَ إِلَيْهَا أُخْرَى وَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ وَ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَ لَا يُدْخِلُ الشَّكَّ فِي الْيَقِينِ وَ لَا يَخْلِطُ أَحَدَهُمَا بِالْآخَرِ وَ لَكِنَّهُ يَنْقُضُ الشَّكَّ بِالْيَقِينِ وَ يُتِمُّ عَلَى الْيَقِينِ فَيَبْنِي عَلَيْهِ وَ لَا يَعْتَدُّ بِالشَّكِّ فِي حَالٍ مِنَ الْحَالاتِ.»

و لا ینقض الیقین بالشکی که در سایر روایات استصحاب وارد شده بود این محل استشهاد در این روایت هست. این‌که مراد مرحوم آقای صدر اینجا می‌فرمایند در این‌که مراد از این لا ینقض الیقین بالشک چیست، بدواً ۴ احتمال وجود دارد. می‌خواهیم اوّلاً خود این لا ینقض الیقین بالشک ذاتاً ظهورش چی است، یک.

نکتة دوم این‌که قرائن خارجیه چی اقتضاء می‌کند.

ایشان می‌فرمایند یک احتمال این هست که ما بگوییم که مراد از یقین، یقین به عدم اتیان به رکعت رابعه است. مفروض کلام این است که شک دارد رکعت سوم را خوانده، یا رکعت چهارم را خوانده. این آقا یقین دارد قبل از این‌که وارد این رکعت مشکوک بشود، قبل از این‌که شک بر او عارض بشود، یقین داشته که رکعت چهارم را نخوانده. نمی‌داند این عدم اتیان به رکعت چهارم هنوز موجود است یا موجود نیست. استصحاب می‌کند عدم اتیان به رکعت چهارم را. یقین به عدم اتیان چهارم را با شک در اتیان رکعت چهارم نقض نمی‌کند. این استصحاب است، ارکان استصحاب تام است، بحثی در آن نیست. این یک احتمال.

این احتمال ظاهر. می‌فرماید ظاهر بدوی روایت همین هست، هیچ مشکل خاصی ندارد. فقط یک مشکلی که دارد آن این است که در روایت ۲-۳ تعبیرات متنوعی به کار رفته، لا یدخل الشک فی الیقین. یخلط احدهما بالآخر. ینقض الشک بالیقین. یتم علی الیقین. این تعبیراتی که هی امام علیه السلام با تعبیرات کنایات مختلف و عبارات مختلف یک مطلب را می‌خواهند برسانند این نکته‌اش چی است؟ این باعث می‌شود که یک تردیدی برای فقیه در ارادة استصحاب در این روایت ایجاد کند. این یک احتمال.

احتمال دوم این‌که مراد از یقین، لا ینقض الیقین بالشک اشاره به قاعدة لزوم تحصیل یقین باشد، یعنی قاعدة اشتغال، که با شک نمی‌شود قاعدة اشتغال را تأمین شده در نظر گرفت، باید لزوم تحصیل یقین کرد. مرحوم شیخ می‌فرماید که یک اصطلاحی در روایات هست، در بعضی روایات هست به لزوم تحصیل یقین تعبیر می‌کنند یبنی علی الیقین.

مرحوم آقای صدر می‌فرماید که این احتمال ذاتاً خلاف ظاهر هست. چون ظاهر این روایت این هست که یقین بالفعل موجود است. در لزوم تحصیل یقین، یقین بالفعل موجود نیست، بلکه ما یقین را می‌خواهیم تحصیل کنیم. یعنی خلاف ظاهر روایت این اوّلاً.

ثانیاً این روایت اگر کسی تحصیل یقین نکند، یقین را نقض نکرده، حکم عقل به لزوم تحصیل یقین و قاعدة اشتغال را نقض کرده. بنابراین این خلاف ظاهر خواهد بود.

البته این احتمال دوم، این امتیاز را نسبت به امتیاز اوّل داشت که آن تکرارهایی که در روایت بود، آن کأنّ با این تکرارها می‌خواست آن قاعدة اشتغال را که همین را بر آن قاعدة اشتغال تأکید کند و آن تکرار را با این مطلب خواسته بود حل کند.

نکتة سوم این هست که مراد از یقین، یقین به اتیان سه رکعت هست. خب سه رکعت را قطعاً آورده، و مراد از شک، شک در انضمام رکعت چهارم هست و مقصود این است که شما کاری نکنید که یقینتان در اتیان رکعت سوم از بین برود. چون اگر شما رکعت چهارمی که مشکوک هست آن را متصل به جا بیاورید، یقین در اتیان رکعت سوم ممکن است از بین برود، چون ممکن است آن سه رکعت، شما ۴ رکعت خوانده باشید، با آن سه رکعت شما از بین برود، یقین شما از بین برود و نماز شما باطل بشود، می‌گوید این یقین و شک را با همدیگر قاتی نکنید، یک رکعت منفصله و مفصوله به جا بیاورید. این مفصوله بودن کنایاتی که در این روایت ذکر شده، «لَا يَخْلِطُ أَحَدَهُمَا بِالْآخَرِ» و امثال اینها، این برای همین هست که همین مطلب را به صورت کنایی برساند. این هم احتمال سوم.

آقای صدر می‌فرماید این احتمال هم خلاف ظاهر هست چون یک جهت این است که یقین به سه رکعت آوردن اقتضاء می‌کند که نماز از ناحیة سه رکعت صحیح باشد. آن هم حتماً از ناحیة ۳ رکعت صحیح است. اما این‌که از باب زیادة رکعت چهارم صحیح هست یا صحیح نیست، ربطی به یقین رکعت سوم ندارد. بنابراین اگر شخصی اینجا نماز را باطل فرض بکند، یعنی باطلش بکند با آوردن رکعت مشکوک به شکل متصل، سه رکعت را خراب نکرده. آن در واقع از باب زیادة رکعت چهارم نماز باطل شده. این یقین به سه رکعت از بین نمی‌رود.

نکتة دوم این‌که آن چیزی که مهم هست، یقین به کل وظیفه هست. یقین به بعضی از وظیفه این به درد نمی‌خورد. این یقین به کل وظیفه را باید مد نظر داشته باشیم. اگر یقین بعض وظیفه وجود داشته باشد، نتواند چیز دیگری به آن ضمیمه بشود، این ثمره‌ای ندارد. پس بنابراین یقین را باید در مورد کل وظیفه فرض کنیم. این هم این مطلب.

احتمال چهارم این است که مراد از یقین و شک، متیقن و مشکوک باشد. و مراد این هست که رکعت‌های ثلاث متیقنه را با رکعت چهارم مشکوک باطلش نکند. بلکه به همان سه رکعت اقتصار کند، رکعت چهارم را به شکل مفصوله بیاورد تا آنها را داخل در سه رکعت نکند تا آن باطل نشود. اینجا اشکالی که بر احتمال سوم بود مندفع می‌شود. چون به وسیلة داخل اضافه کردن آن سه رکعت باطل می‌شود و آن اشکالات بر این احتمال وارد نمی‌شود. ولی اوّلاً حمل یقین و شک بر متیقن و مشکوک مجاز هست، نیاز به قرینه دارد خلاف ظاهر است. و اوّلاً.

ثانیاً و لا ینقض الشک بالیقین را به این معنا که کردید، بل ینقض الشک بالیقین که در روایت هست، آن را دیگر و لکن ینقض الشک بالیقین آنجا دیگر شک و یقین باید به معنای خود شک و یقین باشد و این‌که شک یک جایش به معنای مشکوک باشد، یک جایش به معنای شک باشد، یقین یک جا به معنای مشکوک باشد، یک جا به معنای متیقن باشد، این مستبعد هست. این فرمایشات مرحوم آقای صدر.

ایشان می‌فرماید در نتیجه به نظر می‌رسد که ظاهر این روایت این هست که، ظاهر بدوی‌اش، یعنی خود آن تعبیر بدون توجه به قرائن خارجیه و قرائن دیگر ناظر به استصحاب عدم اتیان به ثالثه است.

اما این‌که، اشکالی که مطرح کردیم که چرا این تعبیرات مختلف را ذکر کرده، آن تعبیرات ممکن است ناظر به این باشد که یک نکتة اضافی را امام علیه السلام می‌خواسته بیان کند، آن این است که رکعت چهارم را به صورت مفصوله آوردند. غیر از استفادة کبرای استصحاب، یک نکتة اضافی را هم امام علیه السلام با این بیانات کش‌دار می‌خواسته بیان کند. به تعبیر تمتیط ۱۵:۴۱ یعنی کش دادن. و با این بیانات کش دار می‌خواهد این نکته را هم اضافه کند. این نکتة اضافی را که، آن رکعت چهارم به صورت منفصله آورده بشود، نه به صورت متصله. این چکیدة فرمایش آقای صدر در این قسمت بود.

اینجا یک نکته‌ای عرض کنم و بحث را ادامه بدهم.

غیر از این چهار احتمالی که آقای صدر ذکر کردند، یک احتمال پنجمی هم اینجا هست که آقای صدر در اینجا مطرح نفرمودند. حالا تمام بحث را تا آخر آخر نخواندم. آنجایی که خواندم که آقای صدر این احتمال را مطرح نکرده بودند. این احتمال این است که مراد استصحاب باشد ولی نه استصحاب عدم اتیان به رکعت چهارم. استصحاب اشتغال. بگوییم یقین داشته که تکلیفی به نماز داشته، نمی‌داند که با متصله آوردن امتثال می‌شود یا امتثال نمی‌شود، یقین را با شک از بین نبرد. حالا چه کار کند تا این یقین به امتثال، یقین به اشتغال از بین برود، آن از همین روایت هم استفاده می‌شود که با آوردن رکعت چهارم به شکل مفصوله، یقین به اشتغال از بین می‌رود. اگر به شکل متصله بیاورد، چون احتمال زیاده هست، یقین به اشتغالش از بین نمی‌رود. این یک احتمال دیگر است که البته این احتمال مبتنی بر این هست که ما استصحاب اشتغال را اشکال نکنیم. این یک بحثی هست، مرحوم شیخ استصحاب اشتغال را جاری نمی‌کند می‌گوید اینجا مجرای قاعدة اشتغال است، با وجود قاعدة اشتغال جایی برای استصحاب اشتغال نیست. مرحوم آخوند استصحاب اشتغال را قبول دارد. خب آن بحث‌هایی که بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند هست آنجاها مطرح می‌شود. ولی خب به هر حال این هم احتمال پنجمی هست که باید این احتمال هم مد نظر باشد. این یک نکته.

یک نکتة دیگر این‌که آقای صدر این‌که در احتمال سوم اشاره فرمودند که یقین به ثلاثه صحیح است، یقتضی الفراغ من ناحیة ثلاث فقط. حقیقةً همینجور است ولی شاید کسی بخواهد بگوید که عرفاً این‌که ما کاری بکنیم که آن صلاة باطل بشود همچنان که خود آن ثلاث را می‌گوییم، همچین که آقای قبول کرده که آن ثلاث باطل شده، یعنی بی‌اثر شده، بنابراین یقین به ثلاث را هم ما باطل کردیم. این ثلاثی که بی‌اثر شده یقین به ثلاث از باب این‌که یک ثلاث یقین به ثلاث مؤثر داشتیم. الآن دیگر یقین به ثلاث مؤثر نداریم. یقین به ثلاث صحیحه دیگر نداریم. همچنان که شما ثلاث را گفتید با آوردن چهارم باطل می‌شود، می‌شود ثلاث باطله، یقین به ثلاث صحیحه هم از بین می‌رود دیگر. این‌که ایشان فرق گذاشته بین چهارم و سوم، به نظر می‌رسد اگر به معنای حققی در نظر بگیریم آن ثلاث همیشه صحیح است، هیچ وقت باطل نمی‌شود. اگر هم بطلان نماز هست به خاطر این نیست که آن ثلاث باطل بوده. به خاطر این بوده که یک شرط دیگری در نماز بوده، که آن شرط را انسان اتیان نکرده. این‌که ایشان فرق گذاشته بین احتمال سوم و احتمال چهارم، آن اشکال را در احتمال سوم وارد کرده که اینجا یقین به ثلاثه صحیح است، خلاصه باطل نشده و وقتی خود ثلاث صحیح را شما تبدیل کردید به ثلاث باطله، یقین به ثلاث صحیحه هم از بین می‌رود. این است که به نظر می‌رسد که بین احتمال سوم و احتمال چهارم نباید در آن اشکال تفکیک قائل شد. این اشکال اگر وارد باشد به هر دو وارد می‌شود و اگر وارد نباشد به هیچکدام وارد نمی‌شود. به نظرم می‌رسد که عرفاً می‌توانیم ما بگوییم که اشکال وارد نیست. بنابراین وقتی عرفاً اشکال وارد نیست دیگر لازم نیست یقین و شک را بر متیقن و مشکوک ما حمل کنیم. همان یقین را، خود یقین می‌گیریم و به همان معنا می‌گیریم. یعنی به ثلاثة صحیحه را ما نقضش کردیم. یعنی از بینش بردیم، با آن رکعت چهارم متصله. و بنابراین به نظر می‌رسد احتمال سوم، احتمال قابل توجهی است. اگر هم به فرض یک نحو خلاف ظاهری در آن باشد، خلاف ظاهر خیلی اندکی هست. خیلی راحت می‌توانیم با یک قرینه‌ای که وجود داشته باشد این احتمال سوم را احتمال بپذیریم و آن را قبول کنیم. این یک نکته.

نکتة دیگری که اینجا هست، در بحوث آقای هاشمی در مورد احتمال دوم یک فرقی گذاشته شده بین ابن علی الیقین و عنوان لا تنقض الیقین. ایشان اشکال کرده که ظاهر لا تنقض الیقین کأنّ این هست که یقین موجود است، به خاطر همین در جایی که وظیفة شک را، یک تعبیری هست، و لهذا کان التعبیر. مع ان ظاهر سیاق لان الیقین بالفراغ غیر موجود بالفعل للمصلی و انما یراد تکلیف بتحصیله و ایجاده مع ان ظاهر السیاق المفروغه عن وجوده و تکلیفه بعد من نقضه بالشک و لهذا کان تعبیر المعهود فی الروایات لوظیفة الشک عنوان ابن عن الیقین لا عنوان لا تنقض الیقین.

من این را خیلی نفهمیدم این فرق ابن علی الیقین با لا تنقیض الیقین چی است. هر دوی این ابن علی الیقین هم ظاهرش این است که یقین موجود است. اگر شما لا تنقض الیقین این چه فرقی دارد، ابن علی الیقین با لا تنقض الیقین که ایشان کأنّ می‌گوید در ابن علی الیقین مفروض نیست که به هر حال، مگر اینجوری بخواهیم بگوییم. این‌که یک اصطلاح خاصی در تحصیل یقین وجود داشته باشد، آن در ابن علی الیقین است. و الا در لا تنقض الیقین همچین اصطلاح خاصی هم احراز نشده. ظاهر اصلی لغوی اینها این هست که یقین موجود است، و یقین موجود را باید نقض نکرد، در مورد ابن علی الیقین هم شما بگویید یک اصطلاح خاصی هست این باعث نمی‌شود که ما این اصطلاح خاصی را که در ابن علی الیقین وجود دارد به لا تنقض الیقین سرایت کنیم. شاید ایشان مرادشان این باشد. این این تکة بحث.

اینجا یک اشکالی مرحوم شیخ مطرح کرده، اشکالش این هست که لازمة استصحاب. حالا ببینیم مفاد این روایت با توجه به محاذیری که وجود دارد چی است. آقای صدر بعد از این‌که ظاهر روایت را، قاعدة استفهاق می‌داند، به محاذیری که اینجا ذکر شده پرداختند. محذور اوّل، محذوری است که شیخ انصاری رحمت الله علیه اشاره کرده. می‌فرماید که استصحاب اقتضا می‌کند، استصحاب عدم اتیان به رکعت چهارم اقتضاء می‌کند که رکعت چهارم را متصله بیاورید. در حالی که این مسلم هست که رکعت چهارم متصله نباید آورده بشود، باید منفصله آورده بشود. علاوه بر این‌که خود همین روایت قام و اضاف الیها اخری هم بر این مطلب دلالت می‌کند و صدر روایت هم دلالت بر این مطلب می‌کند. علاوه بر این از جهت فقهی مسلم است که رکعت چهارم باید به صورت منفصله آورده بشود، بنابراین، این روایت اگر بخواهد ناظر به استصحاب باشد، باید حمل بر تقیه بشود. وقتی حمل بر تقیه بشود دیگر نمی‌توانیم به این روایت برای استصحاب تمسک کنیم. این محصل فرمایش مرحوم شیخ.

اینجا این اشکال را چجوری می‌خواهیم حل کنیم، یک پاسخی مرحوم آقاضیاء، بعضی‌ها مطرح کردند، که از جمله مرحوم آقاضیاء مطرح کرده، آن این است که ما بگوییم اصل کبری، کبرای تقیه‌ای نیست. تطبیق کبری بر مورد تقیه‌ای است. استصحاب اصلش یک قانونی هست صحیح. برای این‌که این قانون بر ما نحن فیه تطبیق بکند، این قانون، قانون تقیه‌ای هست و تقیةً بر ما نحن فیه تطبیق شده. مثل آن روایات معروف امام صادق که ذلک الی الامام ان صام صمنا و ان افطر افطرنا. آن روایت معروف این از همین باب هست. و حالا ببینیم این مطلب، آیا می‌توانیم این مطلب را بپذیریم یا نمی‌توانیم، این را ان‌شاءالله در جلسة آینده در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان